

شکست تحقیرانه در دنیا و پیروزی بزرگ در آخرت

شکست تحقیرانه در دنیا و

پیروزی بزرگ در آخرت

📆تاریخ: ۱۷/۰۶/۱۳۹۹📆

⏰زمان مطالعه: ۷۳دقیقه⏰



📜متن: اما از این بعد، شما را از دنیا می‌ترسانم، که شیرین و سر سبز می‌نماید، پوشیده به شهوات است، و خود را با نقد بودنش محبوب کرده، با موجودی اندکش جلب نظر می‌کند، خود را با آرزوها آرایش داده، و با زیور غرور آراسته کرده، شادیش دوام ندارد، و از درد و اندوهش امانی نیست، در شدت فریبندگی و زیان‌باری، و در تغییر و زوال‌پذیری است، فنا شونده و نابود شدنی است، شکم‌باره‌ای هلاک کننده است، آن‌گاه که آرزوی دنیا پرستان و مردمان دل‌بسته درباره آن به نهایت رسد بیش از آن‌چه خداوند در قرآن فرموده نخواهد بود:

«حیات دنیا مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، پس روییدنی زمین با آن در آمیخت، سپس آن روییدنی خشک و خرد شده و بادها آن را پراکنده می‌سازد، و خداوند بر همه چیز تواناست». احدی از دنیا شادمان نشد مگر این‌که گریه و اندوه را به دنبالش فرستاد، و به کسی روی خوش نشان نداد مگر این‌که با سختی و ناراحتی به او پشت کرد، و باران راحتی بر کسی نبارید مگر این‌که با رگباری از بلا به او هجوم کرد. شایسته است که چون در روز روشن یار کسی شود به وقت شب به صورت ناشناس رخ نماید. اگر جانبی از آن شیرین باشد جانب دیگرش تلخ و با خیز است. کسی از خوشی‌اش برخوردار نشود مگر این‌که از بلاهایش رنج و سختی ببیند، و شبی در امن و راحت در آن به سر نبرد مگر این‌که صبح بر بال خوف و ترس آن بنشیند. هم خود بسیار فریبنده است و هم آن‌چه در آن است، نابود شدنی است و هر که روی آن است رو به فناست. جز تقوا در هیچ توشه آن خیری نیست. آن‌که به کم آن قناعت ورزید بسیاری از عوامل امنیّت را به دست آورد، و هر کس رو به انبوهش آورد بر علل هلاکت خود افزود، و آن‌چه به دست آورد به زودی از دست او برود. بسا کس که به دنیا اعتماد کرد و به ناگاه مزه ناگواری را به او چشاند، و بسا صاحب اطمینان به دنیا که ناگهان او را به خاک و خون در انداخت. چه بسیار مقام‌داری که دنیا او را کوچک ساخت، و آلوده به کبر و نخوتی که دنیا او را به ذلّت کشید. سلطنتش دست به دست می‌گردد، عیشش تیره، خوشیش ناگوار، شیرینش تلخ، طعامش سم، و طنابش پوسیده است. زنده‌اش در معرض مرگ، و تندرستش در مسیر بیماری است. حکومتش بر باد، عزیزش مغلوب، صاحب ثروت فراوانش منکوب، و همسایه‌اش در معرض غارت است.

آیا شما در مساکن پیشینیان قرار نگرفته‌اید که عمرشان از شما طولانی‌تر، و آثارشان پایدارتر، و آرزوهایشان درازتر، و عددشان بیشتر، و لشگرشان انبوه‌تر بود؟ دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی! و بر آخرت مقدم داشتند چه مقدم داشتنی! آن‌گاه از دنیا کوچ کردند بدون زاد و توشه‌ای که آنان را به مقصد رساند، و منهای مرکبی که طیّ سفر کند. آیا خبری به شما رسیده که دنیا در برابر آن همه ضرری که به آنان رسانده از خود فدیه‌ای به آنان داده؟ یا کمکی به آنان نموده؟ و یا برای آنان همنشین خوبی بوده است؟ نه، بلکه آنان را به مصائب سختی گرفتار کرد، و به حادثه‌های کوبنده بنیان زندگی‌شان را سست گرداند، با بلاهای جان‌کاه خوارشان نمود، و بینی آنان را به خاک مالید، و زیر سم‌های خود لگد مالشان کرد، و گردش روزگار را به ضرر آن چرخاند. شما ناسازگاری دنیا را با آن‌که در برابر او گردن نهاد، و آن را بر آخرت مقدم داشت و بر آن به خیال خود تکیه دائمی کرد دیدید تا کار به جایی رسید که برای جدایی ابدی از دنیا کوچ کردند، آیا جز گرسنگی زاد و توشه‌ای، و جز تنگی و مضیقه چیزی، و غیر تاریکی نوری به آنان نشان داد؟ یا به دنبال آنان جز ندامت روانه ساخت؟ آیا چنین دنیایی را بر همه‌چیز مقدم می‌دارید، یا به آن تکیه می‌کنید؟ یا بر آن حرص می‌ورزید؟! دنیا بد خانه‌ای است برای کسی که به آن بد گمان نباشد، و در مسکن گزیدن در آن ترسی نداشته باشد. واقعیت‌ها عقل گواهی می‌دهد هرگاه که از اسارت هوای نفس نجات یافته، و از دنیاپرستی به سلامت بگذرد. بدانید و خوب می‌دانید که عاقبت دنیا را ترک می‌کنید و از آن کوچ می‌نمایید، باید در دنیا از آنان که می‌گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟!»

پند بگیرید، که آنان به قبرها برده شدند در حالی که در سوار شدن از خود اراده نداشتند، و در شکاف زمین فرودشان آوردند بدون این‌که به عنوان مهمان دعوت شده باشند، و برای آنان در دل سنگلاخ قبرها، و از خاک کفن‌ها، و از استخوان‌های پوسیده همسایگان ساختند. همسایگانی هستند که هیچ خواننده‌ای را جواب نمی‌دهند، و ستمی را نسبت به همسایه مانع نمی‌شوند، و به گریه و ناله اعتنا نمی‌کنند، اگر بارانی به قبرشان ببارد شاد نگردند، و اگر خشک‌سالی شود ناامید نشوند، جمعند ولی تنهایند، همسایه‌اند ولی از هم دورند، نزدیکند ولی به زیارت هم نمی روند، خویشند ولی اظهار خویشی نمی‌کنند، بردبارانی هستند که دشمنی در دل ندارند، و جاهلانی که کینه‌هایشان برطرف شده، از زیان آنان ترسی در کار نیست، و به دفاع آنان امیدی نمی‌باشد، درون زمین را به جای روی زمین انتخاب کردند، و خانه تنگ قبر را در عوض خانه وسیع، و غربت را به جای بستگان، و تاریکی را به جای روشنایی. برهنه و عریان به مانند روزی که از دنیا مفارقت کردند به صحنه محشر باز آمدند، از دنیا با اعمال خود به سوی حیات جاودانی و سرای همیشگی کوچ نمودند، چنان‌که خداوند سبحان فرمود: «هم‌چنان که آن‌ها را در آغاز آفریدیم بازشان گردانیم، این وعده حتمی ماست که انجام می‌دهیم».

به من خبر دادند که خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای، و سندی برای آن نوشته‌ای، و گواهانی آن را امضا کرده‌اند. شریح گفت: آری ای امیرمؤمنان، امام علیه السلام نگاه خشم آلودی به او کرد و فرمود؛ ای شریح! به زودی کسی به سراغت می‌آید که به نوشته‌ات نگاه نمی‌کند، و از گواهانت نمی‌پرسد، تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد. ای شریح! اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی، که آن‌گاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده‌ای. اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده بودی، برای تو سندی می‌نوشتم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر، رغبت نمی‌کردی و آن سند را چنین می‌نوشتم: این خانه‌ای است که بنده‌ای خوار شده، و مرده‌ای آماده کوچ کردن، آن را خریده، خانه‌ای از سرای غرور، که در محلّه نابود شوندگان، و کوچه هلاك شدگان قرار دارد، این خانه به چهار جهت منتهی می‌گردد. یك سوی آن به آفت‌ها و بلاها، سوی دوّم آن به مصیبت‌ها، و سوی سوم به هوا و هوس‌های سست کننده، و سوی چهارم آن به شیطان گمراه کننده ختم می‌شود، و درِ خانه به روی شیطان گشوده است. این خانه را فریب خورده آزمند، از کسی که خود به زودی از جهان رخت بر می‌بندد، به مبلغی که او را از عزّت و قناعت خارج و به خواری و دنیاپرستی کشانده، خریداری نموده است. هرگونه نقصی در این معامله باشد، بر عهده پروردگاری است که اجساد پادشاهان را پوسانده، و جان جبّاران را گرفته، و سلطنت فرعون‌ها چون «کسری» و «قیصر» و «تُبّع» و «حمیر» را نابود کرده است.

و آنان که مال فراوان گرد آوردند، و بر آن افزودند، و آنان که قصرها ساختتند، و محکم کاری کردند، طلا کاری نمودند، و زینت دادند، فراوان اندوختتند، و نگهداری کردند، و به گمان خود برای فرزندان خود گذاشتتند، امّا همگی آنان به پای حساب‌رسی الهی، و جایگاه پاداش و کیفر رانده می‌شوند، آن‌گاه که فرمان داوری و قضاوت نهایی صادر شود، «پس تبهکاران زیان خواهند دید»

در نامه‌اش به عمرو بن عاص: امّا بعد دنیا مایه باز داشتن از غیر خود است، و دنیاپرست در آن، شکست خورده است. او هرگز به چیزی از دنیا نرسید، مگر آن‌که دنیا دری از آزمندی را به رویش گشود، و هزینه‌ای بر او بار کرد که موجب دنیاخواهی بیشتر او شد. دنیادار، هر اندازه از دنیا به دست آورد، باز او را از آن‌چه به دست نیاورده است، بی نیاز نمی‌کند، در حالی که سرانجام او، جدا شدن از چیزی است که گرد آورده است. خوش‌بخت، کسی است که از دیگران پند گیرد. پس، ای ابو عبد اللّه! اجر خود را ضایع مکن، و با معاویه در راه باطلش همراهی منما؛ چرا که معاویه مردم را خوار می‌شمارد و برای حق، ارزشی قائل نیست.

آن که دل باخته دنیا شود، دنیا اندرون او را آکنده از اندوه‌ها (نگرانی‌ها) می‌کند که در سویدای دلش به رقص در می‌آیند. اندوهی او را به خود مشغول می‌سازد، و غصّه‌ای اندوهگینش می‌کند، تا آن که گلویش گرفته، شاه رگ‌هایش از کار می‌افتند و در گوشه‌ای افکنده می‌شود. خداوند، به آسانی نابودش می‌کند، و دوستان، به راحتی در گورش می‌افکنند.

همان‌گونه که بیمار به خوراك خوش‌مزه می‌نگرد، امّا از شدّت دردی که دارد، از آن لذّتی نمی‌برد، دنیادار نیز به سبب عشق به ثروت، از عبادتْ لذّت نمی‌برد و شیرینی آن را نمی‌چشد. و همان‌گونه که بیمار از نسخه طبیب حاذق، به خاطر امید شفایی که در آن دارد، لذّت می‌برد، امّا چون تلخی دارو و مزه‌اش را به یاد آورد، شفا در نظرش تیره می شود، اهل دنیا نیز از زرق و برق دنیا و انواع خوشی‌هایی که در آن است، لذّت می‌برند؛ امّا چون غافل‌گیری مرگ را به یاد آورند، همه این لذّت‌ها را بر آنان تیره و تباه می‌سازد. هر که به او [کاری از] دنیا و [کاری از] آخرت عرضه شود و او دنیا را بر آخرت برگزیند، روز قیامت، خداوند را در حالی دیدار می کند که او را حتّی یك حسنه هم نیست که با آن، خود را از آتش نگه بدارد؛ و هر کس آخرت را بر دنیا مقدّم بدارد و [کار] دنیا را وا گذارد، خداوند از او خشنود می‌گردد و کارهای بدش را می آمرزد. هر کس دنیا و آخرت برایش پیش بیاید و او آخرت را بگیرد و دنیا را وا گذارد، بهشت برای او خواهد بود و اگر دنیا را بگیرد و آخرت را وا گذارد، برای او آتش خواهد بود. شنیدم که پیامبر خدا به مردی اندرز می‌دهد و می‌فرماید: «... روز قیامت، مردمانی می‌آیند که به اندازه کوه‌ها کار نیك دارند؛ امّا امر می‌شود که آنان را به آتش ببرند». گفته شد: ای پیامبر خدا! آیا نمازگزار هم بوده‌اند؟ فرمود: «آری؛ نماز می‌خوانده‌اند، روزه می‌گرفته‌اند، و پاسی از شب را هم به عبادت می‌گذرانده‌اند؛ لیکن آدم‌هایی بوده‌اند که هر گاه چشمشان به چیزی از دنیا می‌افتاد، به طرف آن می‌شتافتند»

کسی که زندگی کنونی، بیشتر از زندگی آینده اختیاردار او باشد و کارهای دنیا بر او چیره‌تر از کارهای آخرت باشد، هر آینه ماندگار را به فناپذیر فروخته، و جاویدان را با گذرا عوض کرده، و خویشتن را به نابودی افکنده، و زندگی دگرگون شونده زوال‌پذیر را برای خود پسندیده، و از راه روشن به کج راهه رفته است. هر گاه مشغله انسان به دنیا بیشتر شود و علاقه‌اش به آن فزون‌تر گردد، دنیا او را به راه‌های گوناگون می‌برد و وی را در مهلکه‌ها می‌افکند. کسی که عاشق چیزی شود، آن چیزْ دیده [دلِ] او را کم سو می‌گرداند، و دلش را بیمار می‌کند. در نتیجه، چنین کسی با چشمی ناسالم می‌نگرد، و با گوشی ناشنوا می‌شنود. خواست‌های دنیوی، خِرَد او را از هم دریده، و دنیا دلش را میرانده، و جانش شیفته آن گردیده است. از این رو، بنده دنیا و بنده کسی است که چیزی از دنیا دارد. به هر کجا که دنیا برود، او نیز بدان جا می‌رود، و به هر سو که دنیا رو کند، او نیز بدانْ رو می‌کند. با هیچ نهی‌ای از جانب خدا، باز نمی‌ایستد، و از هیچ پندی از او، اندرز نمی‌گیرد، در حالی که می‌بیند مرگ، چه سان ناگهان گریبان دیگران را می‌گیرد و مجال پوزشخواهی و بازگشتی نمی‌دهد، و آن‌چه نمی‌دانستند، بر آنان فرود می‌آید، و از دنیا که خود را در آن ایمن می‌پنداشتند، جدا می‌شوند، و به آن‌چه در آخرت وعده داده می‌شدند، می‌رسند. آن‌چه بر سر آنان می‌آید، به راستی در وصف نمی‌گنجد. بی‌رغبتان به دنیا، پادشاهان دنیا و آخرت‌اند. و هر که به دنیا رغبت نشان دهد و به آن دل ببندد، در دنیا و آخرت، فقیر است. و هر که نسبت به دنیا زهد ورزد، مالك آن می‌شود، و هر که به دنیا دل ببندد، دنیا مالك او می‌شود.

تجربه نزدیک به مرگ؛ از یک تونل عبور کردم و با سرعت به سمت نوری درخشان حرکت کردم، ولی نمی‌دانم دقیقاً در چه نقطه‌ای از تجربه‌هام بود زیرا زمان برایم معنای خود را از دست داده بود. من به مکانی نورانی و دل‌نشین رفتم که احساس کردم خانه و وطن حقیقی من است و من به طور کامل به آن‌جا تعلق دارم و زندگی من در دنیا مانند تبعید یک نفر به جزیره‌های دورافتاده و ناسازگار است. در این مکان گذشته و آینده و دور و نزدیک و تاریک و روشن معنائی نداشت و خاصیت خود را از دست داده بود. همه‌چیز عالی و در حد کمال به نظر می‌رسید. ارواح دیگری نیز آن‌جا بودند و می‌دیدم که بعضی نور و امکان بیشتر و بعضی نور و امکان کمتری نسبت به من دارند. ولی من نسبت به آنانی که از من پیشرفته‌تر و نورانی‌تر به نظر می‌رسیدند ذره‌ای احساس قبطه نمی‌کردم. کاملاً برایم روشن بود که آن‌ها ظرفیت و رشد خود و من ظرفیت و رشد خود را دارم و هر کدام از ما در جا و موقعیتی هستیم که باید باشیم. هنگامی که من نزد مادرم و بقیهٔ دوستان و اقوام رفتم احساس گنگی داشتم که وجودی دائماً و مانند سایه من را همراهی می‌کند. ولی این‌قدر حواس من به سمت کسانی که می‌خواستم ببینم‌شان معطوف بود و در افکار خودم بودم که توجهی به او نکرده بودم. ولی بالاخره به او توجه کردم و احساس کردم که او وجودی بسیار نورانی و ارزشمند و مقدس است که همیشه و در تمام لحظات زندگی همراه من بوده است. او آن‌چنان جذاب و زیبا و به دل‌نشین بود که بلافاصله با تمام وجود مجذوب او شدم و احساس کردم که او نیز به طور کامل و عمیقی من را دوست دارد. من درک کردم که هر کسی که می‌میرد یک راهنما دارد. فقط بعضی از ارواح چنان در دنیای خود غرقند که هیچ‌وقت متوجه این راهنما نمی‌شوند.

به عنوان مثال افرادی را می‌دیدم که سالیان زیادی بود که مرده بودند ولی هنوز نگران اموال خود یا مسند خود یا چیز دیگری از دنیا بودند و متوجه نبودند که مرده‌اند و روح آن‌ها هنوز در دنیا و روی زمین اسیر بود. فهمیدم که هرگونه وابستگی دنیائی شدید می‌تواند روح ما را حتی بعد از مرگ اسیر خود نگاه دارد و از صعود آن جلوگیری کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد جان مؤمن را بگیرد، می‌فرماید: ای فرشته مرگ، تو و یارانت به سوی بنده‌ام بروید. چرا که رنج و سختی او برای من به درازا کشیده است، پس روحش را نزد من بیاور تا او را نزد خودم به آرامش برسانم. پس فرشته مرگ با چهره‌ای نیکو و لباس‌هایی پاکیزه و بویی خوش نزد او می‌آید و بر آستانه در می‌ایستد و از هیچ دربانی اجازه نمی‌گیرد، و هیچ پوششی را نمی‌درد، و هیچ دری را نمی‌شکند و همراه او پانصد از فرشتگان کمک دهنده هستند که به همراه خود تنه‌های ریحان و حریر سفید و مشک تیزبوی دارند، پس می‌گویند: سلام بر تو ای دوست خدا، بشارت باد بر تو که پروردگارت به تو سلام می‌رساند، و او از تو خشنود است و خشمگین نیست. و بشارت باد بر تو به روح و ریحان و بهشت پر نعمت. فرمود: اما روح عبارت است از آسایش از دنیا و بلاهای آن، و اما ریحان یعنی از هر چیز پاکیزه‌ای در بهشت بر صورتش گذاشته می‌شود و رایحه آن به روحش می‌رسد. پس او همواره در آسایش و راحتی خواهند بود تا آن‌که روحش از بدن بیرون می‌رود. سپس رضوان نگهبان بهشت نزد او می‌آید و شربتی از بهشت به او می‌نوشاند که در قبر و قیامت تشنه نخواهد شد تا آن‌که سیراب وارد بهشت می‌شود.

پس می‌گوید: ای فرشته مرگ، روحم را به من بازگردان تا از جسمم سپاس‌گزاری کند، و جسمم نیز از روحم سپاس‌گزاری نماید. فرمود: پس فرشته مرگ می‌گوید: هریک از شما باید از دیگری سپاس‌گزاری نماید. پس روح می‌گوید: خداوند برترین پاداشی که به جسمی می‌دهد را به تو عطا کند، همانا تو در فرمان برداری خداوند شتابان بودی و در نافرمانی او سست بودی. پس خداوند بهترین پاداشی را که به جسمی می‌دهد از جانب من به تو ببخشد، پس درود بر تو باد تا روز قیامت، و جسم نیز مانند همین سخنان را به روح می‌گوید، پس فرشته مرگ فریاد می‌زند: ای روح پاکیزه، از دنیا بیرون‌شو در حالی که در امان و رحمت هستی و به آرزوی خود رسیده‌ای. فرمود: فرشتگان گردش پراکنده می‌شوند و سختی‌ها از او برداشته می‌شود و ورودی‌ها برایش آسان می‌گردد و به سوی زندگی ابدی ره‌سپار می‌شود. فرمود: سپس خداوند برای او دو صف از فرشتگان را برانگیخته می‌سازد که روح او را نمی‌گیرند، پس در دو دسته میان قبر و جایگاه او بر می‌خیزند و برای او طلب آمرزش کرده و شفاعت می‌نمایند. فرمود: پس فرشته مرگ او را از آن سرگرم می‌سازد و آرزوهایش را در دل او می‌اندازد و از جانب خداوند او را به کرامت و نیکی بشارت می‌دهد، همان‌گونه که مادر کودکش را فریب می‌دهد. و او را با روغن و ریحان و جاودانگی روح آغشته می‌کند، و خودش و پدر و مادرش را فدای او می‌کند. فرمود: پس هنگامی که روحش به گلوگاه می‌رسد، دو فرشته نگهبانی که همراه او بودند می‌گویند: ای فرشته مرگ، با دوست ما مهربان باش و بر او آسان بگیر، که او برادری نیکو و هم‌نشینی نیکو بود که از ما خسته نمی‌شد و تاکنون خداوند را خشمگین نکرده است.

پس هنگامی که روحش خارج شود، مانند درخت‌چه خرمایی سفید که در مشک سفید قرار گرفته خواهد بود. و از هر ریحان بهشتی در آن قرار داده می‌شود، و قبض کنندگان آن را به آسمان بالا می‌برند، فرمود: پس درهای آسمان برایش گشوده می‌گردند و دربانان به آن‌ها می‌گویند: خداوند او را زنده بدارد، چه جسم نیکویی بود آن که این روح را درخود داشت. همانا اعمال صالح او از این‌جا می‌گذشت و ما صدای شیرین تلاوت قرآن او را می‌شنیدیم. فرمود: پس درهای آسمان و دربانان آن برای از دست دادن او خواهند گریست و می‌گویند: پروردگارا، همانا این بنده‌ات اعمال شایسته‌ای داشت و ما شیرینی صدایش را با خواندن قرآن می‌شنیدیم. و می‌گویند: خداوندا، به جای او برای ما بنده‌ای قرار ده تا آن چه را از او می‌شنیدیم به گوش‌های ما برساند. و خداوند هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. پس او را به سمت زندگانی بالا می‌برند که همه فرشتگان آسمان او را به سوی فراخی‌اش می‌خوانند. و برای او شفاعت کرده و طلب آمرزش می‌کنند و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: رحمت و آسایش از سوی من بر او باد. و روح مؤمنان به دیدار او می‌آیند همان‌گونه که گمشده‌ای به دیدار گمشده‌اش می‌رود. پس بعضی از آنان به بعضی دیگر می‌گویند: این روح را رها کنید تا به هوش آید. چرا که او از رنجی بزرگ بیرون شده است. پس هنگامی که به آرامش رسید به سویش آیند و از او پرس و جو کنند و می‌گویند: فلانی و فلانی چه کردند؟ پس اگر از دنیا رفته باشد بر او گریه می‌کنند و استرجاع می‌خوانند و می‌گویند: مادرش که آتش سوزان بود او را برد، پس «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون» همانا ما از سوی خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم.

فرمود: پس خداوند می‌فرماید: به او بازگردانیدش، پس من آنان را از آن آفریدم و در آن بازشان می‌گردانم و بار دیگر از آن بیرون‌شان خواهم ساخت. فرمود: پس هنگامی که تخت او را حمل کردند فرشتگان پیکرش را بر می‌دارند و از آن به خوبی محافظت می‌کنند. و شیطان‌ها در دو سو ایستاده و از دور دست‌ها نگاه می‌کنند و هیچ دسترسی به آنان ندارند و راهی به سویشان نمی‌یابند. پس هنگامی که به قبر می‌رسند قطعه‌های زمین مانند باغ‌های سبز به سویشان بر می‌خیزند. پس هر قطعه‌ای از آن‌ها می‌گوید: پروردگارا، او را درون من قرار بده، فرمود: پس او را می‌آورند تا این که در گودالی که خداوند مقدر کرده قرار می‌دهند، پس صورت نیکویی نزدش می‌آید. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من عمل صالح تو هستم. امروز به فرمان خداوند برایت پناهگاهی مطمئن و سپر و سلاحی برایت خواهم بود. فرمود: پس می‌گوید: همانا به خدا سوگند اگر می‌دانستم تو در این‌جا هستی خود را برایت به رنج می‌افکندم. و مال و فرزندانم مرا فریب نمی‌دادند. پس می‌گوید: ای دوست‌دار خدا، بشارت باد تو را به نیکی، پس به خدا سوگند که او صدای به هم خوردن کفش‌هایشان را به هنگام بازگشت می‌شنود، و تکاندن گرد و خاک دست‌هایشان را نیز پس از به پایان رساندن، همانا روحش بازگردانده شده و آنان نمی‌دانند. فرمود: پس زمین می‌گوید: خوش آمدی ای دوست خدا، خوش آمدی، همانا سوگند به خدا که من تو را دوست می‌داشتم در حالی که تو بر روی من بودی پس امروز که درون من جاگرفته‌ای بیشتر دوستت می‌دارم. سوگند به خدا که همسایه‌ای نیکو برایت خواهم بود و خوابگاهت را خنک و گوارا قرار خواهم داد و مکان ورودت را فراخ سازم.

همانا من باغی از باغ‌های بهشت هستم یا گودالی از گودال‌های جهنم. فرمود: سپس خداوند فرشته‌ای را به سویش می‌فرستد و با بال‌هایش بر راست و چپ و مقابل و پشت سر او می‌افکند. پس از هر سو راهش را چهل فرسخ نور می‌گستراند. در این هنگام قبرش را نور فرا می‌گیرد، فرمود: سپس نکیر و منکر بر او وارد می‌شوند و آن‌ها دو فرشته سیاه چهره هستند که با دندان‌های پیشین خود قبر را جستجو می‌کنند، موهایشان به قدری بلند است که در آن پیچیده می‌شوند، مردمک چشم‌های‌شان مانند دیگ جوشانی است. صداهای‌شان مانند رعد طوفانی است، و چشم‌های‌شان هم‌چون آذرخش پرنور است، پس او را سرزنش می‌کنند و بر او فریاد می‌کشند و می‌گویند: پروردگارت کیست؟ پیامبرت کیست؟ دینت چیست و پیشوایت کیست؟ پس همانا مؤمن خشمگین می‌شود تا این‌که توکل بر خدا او را از تکیه به هر چیز می‌رهاند، نه خویشاوندی و نه نسبتی نخواهد بود. پس می‌گوید: پروردگار من و پروردگار شما و پروردگار هر چیز الله است و پیامبرم و پیامبر شما محمد خاتم پیامبران است، و دین من اسلام است که خداوند هیچ دینی را جز آن نمی‌پذیرد و پیشوایم قرآن است که سرپرست دیگر کتاب‌های آسمانی است و همان قرآن عظیم است. پس می‌گویند: راست گفتی و موفق شدی، خداوند تو را موفق بدارد و هدایت کند. بنگر که پایین پاهایت چه می‌بینی. پس در این هنگام دری از آتش می‌بیند و می‌گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون» همانا ما از سوی خداییم و به سوی خدا بازمی گردیم. گمان من به پرودرگار عالمیان چنین نبود، پس آن دو می‌گویند: ای دوست خدا، اندوهگین باش و نترس و بشارت باد بر تو و شادمان باش که این برای تو نیست و تو نیز برای آن نیستی.

فقط خداوند می‌خواست به تو نشان دهد که تو را از چه چیز نجات بخشیده است و خنکای آمرزش خود را به تو بچشاند. این در برای تو قفل زده شده و تو هرگز وارد آتش نخواهی شد. نگاه کن که بالای سرت چه چیز قرار دارد، پس در این هنگام خانه‌های خود را در بهشت می‌بیند و همسرانش که از حورالعین هستند. فرمود: پس او ناگاه بر می‌خیزد تا همسرانش که از حورالعین هستند را درآغوش بگیرد، پس آن دو فرشته می‌گویند: ای دوست خدا، تو خواهران و برادرانی داری که هنوز نرسیده‌اند، پس تا روز قیامت با شادمانی بخواب همچو عاشقی که در حجله‌اش خفته است. فرمود: پس برایش بستر می‌گسترانند و لحد می‌چینند و به خدا سوگند هیچ کودکی همچون او با ناز در خوابی سنگین در برابر مادر و پدرش نخفته است. فرمود: پس هنگامی که روز قیامت فرارسد پاره‌ای آتش نزد او می‌آید و پیرامون او می‌گردند. پس چون او همواره ملازم سوره تنزیل سجده و «تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ» بوده است، تبارک نزد او می‌ایستد و تنزیل سجده روانه می‌شود و می‌گوید: من با شفاعتی از جانب خداوند آمده‌ام. پس دسته‌ای عذاب از جانب راستش می‌آید و نماز می‌گوید: از دوست خدا دور شو پس تو به سوی او راهی نخواهی یافت. پس از جانب چپ او می‌آید و در این حال زکات می‌گوید: از دوست خدا دور شو که تو را بر او راهی نخواهد بود. سپس از بالای سرش به سوی او می‌آید و قرآن می‌گوید: از دوست خدا دور شو که نمی‌توانی از جانب من به او راهی بیابی.

پس دسته‌های آتش خشمگین باز می‌گردد و می‌گوید: بگیرید دوست خدا و دوستتان را، فرمود: پس صبر در حالی که در قبر او جای گرفته می‌گوید: سوگند به خدا امروز چیزی مانع نشد که دوست خدا را یاری کنم مگر این‌که به آن چه شما داشتید می‌نگریستم. پس چون شما بر عذاب قبر و سختی آن برای دوست خدا چیره شدید من ذخیره و پناه‌گاه او در پای میزان و پل جهنم و رسیدن به پیش‌گاه خدا خواهم بود. پس امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: برای دوستان خدا از خانه‌هایشان در بهشت تا قبر نود و نه در گشوده می‌شود و روح و ریحان و بوی خوش و لذت و نور بهشت تا روز قیامت به او می‌رسد. پس چیزی برای او دوست داشتنی‌تر از دیدار خداوند نخواهد بود. فرمود: پس می‌گوید: بارالها، برپایی قیامت را برایم نزدیک گردان تا به سوی خانواده و مال خود بازگردم. پس هنگامی که صیحه قیامت بر می‌خیزد او در حالی از قبرش بر می‌خیزد که عورتش پوشیده و ترسش آرام گرفته و امنیت و امان به او داده شده است. و بشارت روح و رضوان و همسران نیکو به او داده شده است. پس دو فرشته‌ای که در زندگی دنیا همراه او بوده‌اند به استقبالش می‌آیند و گرد و خاک از سر و صورتش بر می‌گیرند و از او جدا نمی‌شوند و او را بشارت داده و آرزوهایش را یادآوری می‌کنند و هر هراسی از وحشت‌های روز قیامت به او برسد را دور می‌سازند. به او می‌گویند: ای دوست خدا، در این روز نه ترسی برای تو خواهد بود و نه اندوهی و ما همان دو کسی هستیم که کار تو در دنیا به ما واگذار شده بود، و ما امروز در آخرت نیز دوست و همراه تو خواهیم بود، بنگر «تِلْكُمُ الْجَنَّة» {آن بهشت شما است} که با «أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُون» {اعمالی که انجام داده‌اید آن را به ارث برده اید.}

فرمود: پس در سایه عرش می‌ایستد و خداوند تبارک و تعالی به او نزدیک می‌شود تا آن که میان او و بنده‌اش حجابی از نور قرار خواهد داشت، پس به او می‌گوید: درود بر تو، و همین چهره‌اش را روشن و قلبش را شادمان می‌سازد و از شادمانی تا هفتاد ذراع قد می‌کشد. پس چهره‌اش مانند ماه و قدش به بلندی آدم و صورتش مانند یوسف و زبانش زبان محمد صلی اللّٰه علیه و آله و قلبش قلب ایوب خواهد بود و هر گناهی که از او بخشیده می‌شود به سجده می‌افتد. پس می‌گوید: بنده‌ام، نامه‌ات را بخوان، پس بندهایش از ترس و وحشت به لرزه می‌افتد. خداوند جبار می‌گوید: آیا ما بر گناهانت افزودیم یا نیکی‌هایت را کم کردیم؟ می‌گوید: نه مولای من، بلکه تو بر عدل و قسط استواری و تو برترین جداکنندگان هستی. پس می‌فرماید: ای بنده‌ام، آیا از من شرم نکردی و از من نترسیدی و پروا نکردی؟ پس می‌گوید: پروردگارا، اشتباه کردم، پس مرا رسوا نکن که بندگانت تماشایم می‌کنند. فرمود: خداوند جبار می‌فرماید: ای خطا کار، به عزتم سوگند امروز رسوایت نمی‌کنم. پس گناهانش میان او و خداوند پوشیده می‌ماند و نیکی.هایش برای بندگان آشکار می‌ماند. فرمود: پس هرگاه او را به گناهش سرزنش کند می‌گوید: مولای من، به راستی اگر مرا به آتش بفرستی برایم دوست داشتنی‌تر از این است که سرزنشم نمایی. پس خداوند جبار می‌فرماید: آیا به یاد داری که در فلان روز گرسنه‌ای را سیر نمودی و روزی به یکی از برادران مؤمنت رسیدی و او را پوشاندی در حالی که احرام بسته بودی در بیابان‌ها برای من حج گزاردی، دیدگانت را از ترس فروگذاشتی و از بیم شب را بیدار ماندی، گوشه چشمت را به خاطر پروای از من فروافکندی، پس به واسطه این‌ها نیکی‌هایت پاداش داده می‌شود

و بدی‌هایت آمرزیده می‌شود. پس در این هنگام چهره‌اش نورانی شده و قلبش شادمان می‌گردد و تاجی بر سرش نهاده می‌شود و زیورها بر دستانش نهاده می‌گردد. سپس می‌گوید: ای جبرئیل، با بنده‌ام برو و بخشش‌های مرا حبه او نشان بده. پس از نزد خداوند بیرون می‌رود در حالی که نامه‌اش را با دست راست گرفته است، پس تا جایی که چشم کار می‌کند آن را می‌گستراند و نامه‌اش را برای زنان و مردان مؤمن می‌گشاید و صدا می‌زند: «هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِيَهْ فَهُوَ فِی عِيشَةٍ راضِيَةٍ» {هان، بیایید و نامه مرا بخوانید، همانا من گمان داشتم که روزی مورد پرسش قرار خواهم گرفت، پس او در زندگی رضایت‌مندی خواهد بود.} پس هنگامی که به در بهشت می‌رسند به او گفته می‌شود: جواز عبور را بده، می‌گوید: این جواز من است که در آن نوشته شده: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم» {به نام خداوند بخشنده مهربان.} این جوازی است از سوی خداوند عزیز و حکیم که به فلان بن فلان اجازه می‌دهد و از سوی پروردگار عالمیان است، پس منادی با صدایی که همه می‌شنوند فریاد می‌زند: آگاه باشید که فلان بن فلان به رستگاری دست یافت که پس از آن هرگز نگون‌بخت نخواهد شد. پس وارد بهشت می‌شود و در آن هنگام درختی را می‌بینند که دارای «ظِلٍّ مَمْدُودٍ وَ ماءٍ مَسْكُوب» {سایه‌ای کشیده و آبی سرازیر} و میوه‌های آویخته است، و از پایین آن دو چشمه جوشان جاری است. پس به سوی یکی از آن‌ها رفته و خود را شستشو می‌دهد و شادمان و خرم از آن بیرون می‌آید. سپس از چشمه دیگر می‌نوشد و درونش هیچ پیچش و بیماری و دردی نمی‌ماند. و این معنای فرموده خداوند است که: «وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُورا» {و پروردگارشان شرابی پاکیزه به آنان می‌نوشاند.}

سپس فرشتگان به استقبالش خواهند آمد و می‌گویند: پاکیزه شدی، پس همراه با جاودانان وارد آن شو. پس وارد آن می‌شود و دو صف از درختان را می‌بیند که شاخه‌های‌شان از مروارید و شاخه‌های کوچک‌تر آن زیورها هستند. میوه‌هایش مانند سینه‌های دختران دوشیزه است. پس فرشتگان به استقبالش می‌آیند در حالی که همراه خود ناقه‌ها و اسب‌های تاتاری و زیورها و لباس‌های فاخر دارند. پس می‌گویند: ای دوست خدا، بر آن‌چه می‌خواهی سوار شوَ و آن چه را می‌خواهی بپوش و آن‌چه را می‌خواهی درخواست کن. فرمود: پس بر هر آن چه بخواهد نشسته و هر چه را بخواهد می‌پوشد، که ناقه یا اسبی از نور و لباس و زیوری از نور است و در خانه‌ای از نور می‌رود و فرشتگان و خدمت‌گزاران و برده‌هایی از نور دارد که فرشتگان از هیبت نورهایی که می‌بینند بیم‌ناک می‌شوند. پس بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر می‌گویند: دور بمانید چرا که گروهی از سوی خداوند بردبار و آمرزنده آمدند. فرمود: پس به اولین قصری که برای اوست می‌نگرد که از نقره است، پس همسرانش بالای آن ایستاده‌اند و می‌گویند: خوش آمدی، خوش آمدی نزد ما فرود آی. پس می‌خواهد در آن قصر پیاده شود که فرشتگان به او می‌گویند: ای ولی خدا، راه بیفت که این و دیگر قصرها از آن تو هستند. تا این‌که به قصری از طلا می‌رسد که با مروارید و یاقوت آذین‌بندی شده است. پس همسرانش بالای آن ایستاده‌اند و می‌گویند: خوش آمدی، خوش آمدی نزد ما فرود آی. پس می‌خواهد در آن قصر پیاده شود که فرشتگان به او می‌گویند: ای ولی خدا، راه بیفت که این و دیگر قصرها از آن تو هستند. سپس به قصری از یاقوت سرخ می‌رسد که با مروارید و یاقوت زینت داده شده، پس می‌خواهد در آن قصر پیاده شود که فرشتگان به او می‌گویند:

ای ولی خدا، راه بیفت که این و دیگر قصرها از آن تو هستند. فرمود: و هم چنان می‌رود تا این‌که همه هزار قصر را می‌بیند و هر یک از آن‌ها چشمانش را خیره کرده و همه آن‌ها را در زمانی کوتاه‌تر از چشم بر هم زدن می‌پیماید. هنگامی که به آخرین قصر می‌رسد سرش را به زیر می‌افکند. فرشتگان می‌گویند: تو را چه شده ای دوست خدا؟ می‌گوید: به خدا سوگند نزدیک بود چشمانم تاریک شوند. پس می‌گویند: ای دوست خدا، بشارت باد بر تو، چرا که در بهشت نابینایی و گنگی وجود ندارد. پس به قصری می‌رسند که درون آن از بیرونش دیده می‌شود و بیرون آن از داخلش نمایان است. آجری از آن طلا و آجری دیگر از نقره و دیگری از مروارید و ملاط آن مشک است. با کنگره‌هایی از نور آن‌را گرامی داشته که می‌درخشند و می‌توان چهره خود را در دیوار آن دید. و این معنای فرموده خداوند است: «خِتامُهُ مِسْک» {مهری از مشک بر آن است} یعنی مهر شراب. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله حورالعین را بیان کردند. پس ام‌سلمه پرسید: پدر و مادرم به فدایت، آیا ما بر آنان برتری داریم؟ فرمومد: بله، با نمازها و روزه‌ها و عبادات شما برای خداوند، مانند ظاهر بر باطن هستید. و چنین بیان فرمود: که خداوند در بهشت حورالعین را همراه با درخت آن آفریده است، و آنان را برای همسرانشان در دنیا نگاه داشته است. هر یک از آن‌ها هفتاد زیور دارد که سفیدی ساق آن‌ها از زیر زیورهای هفتادگانه آشکار است همان‌گونه که شراب سرخ در شیشه سفید و رشته سفید در یاقوت سرخ نمایان است. با نیروی شهوت صد مرد چهل ساله با او نزدیکی می‌کند در حالی که آنان دوشیزگانی هم سن و سال هستند، هر چه به نکاح درآیند باز دوشیزه هستند.

«لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌ» {پیش از این هیچ انسان یا جنی آنان را لمس نکرده است} می‌گوید: تا کنون هیچ انسان و جنی با آنان تماس نداشته است. «فِيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ» {زنان نیکو در آن هستند} یعنی اخلاق نیک و چهره‌های زیبا دارند. «كَأَنَّهُنَّ الْياقُوتُ وَ الْمَرْجانُ» {گویا آن‌ها یاقوت و مرجان هستند.} یعنی پاکی یاقوت و سفیدی مروارید دارند. فرمود: و همانا در بهشت رودی است که در ساحل آن دخترانی نشسته‌اند. پروردگار تبارک و تعالی به آنان وحی می‌فرستد: تمجید و تسبیح و حمد مرا به گوش بندگانم برسانید. پس آنان صدا را به نغمه‌ها و آهنگی که هیچ‌کس مانند آن را نشنیده بلند می‌کنند و بهشتیان به شادی و طرب درآیند. و همانا در تاریکی شب زنی نزد ولی خدا می‌آید که از همسران او نیست، پس نور و روشنایی او قصرها و خانه‌ها را پر می‌کند. پس او گمان می‌کند پروردگارش بر او نمایان شده یا فرشته‌ای از فرشتگان اوست، پس سرش را بلند می‌کند و می‌بیند او زنی است که از روشنایی او نزدیک است چشمانش نابینا شوند. صدا می‌زند: اکنون نوبت ماست که از شما چیزی به ما برسد. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من از کسانی هستم که خداوند در قرآن نامشان را برده است: «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ» {هرچه بخواهند در آن هست، و نزد ما بیشتر است.} پس با نیروی صد جوان با او نزدیکی می‌کند و هفتاد سال از سال‌های اولین او را در آغوش می‌کشد. و نمی داند آیا به چهره‌اش نگاه کند یا به پشتش و یا به ساق‌هایش. و به هر چیز او که بنگرد از شدت نور و جلای آن خویش را می‌بیند. سپس زنی زیباتر و خوشبوتر از اولی نزدیکش شده و صدا می‌زند: اکنون نوبت ماست که از شما چیزی به ما برسد.

می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من از کسانی هستم که خداوند در قرآن نامشان را برده است: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» {هیچ کس نمی‌داند چه چیزهایی برایش پنهان داشته‌ایم که روشنایی دیده در آن است، پاداشی برای آن چه انجام می‌دادند.} فرمود: و هر کس وارد بهشت می‌شود پانصد همسر از حوریان دارد که همراه هر یک هفتاد خدمتکار و کنیز است. گویا آن‌ها مرواریدهای پراکنده‌اند، گویا آن‌ها مرواریدهای پوشیده‌اند، و معنای پوشیده مانند مروارید در صدف است که هیچ دستی به آن نرسیده و هیچ چشمی آن را ندیده است. اما پراکنده شده یعنی در فراوانی، و او هفت قصر دارد که هر قصر هفتاد خانه و در هر خانه هفتاد تخت و بالای هر تخت همسری از حورالعین قرار دارد. «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ» {از پایین‌شان رودهایی جاری است، رودهایی از آب نیالوده.} شفاف که تیره نیست. «وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» {و رودهایی از شیر که مزه آن دگرگون نشود} از پستان چارپایان خارج نشده است، «وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» {و رودهایی از عسل مصفی} که از شکم زنبورها خارج نشده است، «وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» {و رودهایی از شراب لذت بخش برای نوشندگان} که آن‌ها را با قدم هایشان آبگیری نکرده‌اند. پس هنگامی که میل به غذا داشته باشند پرندگانی سفید نزدشان آیند و بال‌هایشان را بالا می‌برند و از هر نوع غذا که میل داشته باشند می‌خورند. اگر بخواهند نشسته و اگر بخواهند تکیه‌زده و می‌خورند. و اگر میل به میوه داشته باشند شاخه‌ها به سویشان دراز می‌شوند و از هر چه بخواهند می‌خورند.

فرمود: «وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ» {و فرشتگان از هر در بر آنان وارد می‌شوند و می‌گویند: درود بر شما باد برای صبری که پیشه کردید، پس این سرا چه پایان نیکویی است} و در همین حال هستند که صدایی از پایین عرش می‌شنوند که ای اهل بهشت، بازگشت خود را چگونه می‌بینید؟ پس می‌گویند: برترین بازگشت چنین بازگشتی است، و برترین پاداش پاداشی است که به ما داده شده است. همانا ما صدا را شنیدیم و مشتاق نگریستن به انوار شکوهمند تو شدیم و این برترین پاداش ماست، و تو آن را وعده دادی و تو در وعده‌ات خلاف نمی‌کنی. پس خداوند به حجاب‌ها فرمان می‌دهد تا برخیزند، در این هنگام هفتاد هزار حجاب برخاسته و بر ناقه‌ها و اسب‌های تاتاری سوار می‌شوند، در حالی که زیورها و لباس‌های فاخر دارند، پس درسایه درخت به راه می‌افتند تا این که به دارالسلام می‌رسند و آن سرای خداوند و سرای شکوه و نور و شادمانی و کرامت است. پس صدا را می‌شنوند و می‌گویند: مولای ما، شیرینی سخنت را شنیدیم، پس نور چهره‌ات را نیز به ما بنمایان. پس خداوند سبحان بر آنان تجلی می‌کند تا این‌که به نور چهره‌اش را که از هر چشمی پوشیده است می‌نگرند. پس نمی‌توانند خودداری کنند و سجده‌کنان بر زمین می‌افتند و می‌گویند: منزهی، ما تو را چنان که شایسته است عبادت نکردیم ای بزرگ، پس می‌فرماید: ای بندگان من، سرها را بلند کنید که این‌جا سرای عمل نیست بلکه سرای بزرگی و درخواست و نعمت است، رنج و سختی از شما دور شده است، پس هنگامی که سرها را بردارند چهره‌هایشان از شدت نور حق تعالی هفتاد برابر نورانی‌تر شده است.

سپس خداوند متعال می‌فرماید: ای فرشتگان من، به آنان خوراک و شراب بدهید، پس انواع غذاهایی که مانند آن‌ها دیده نشده می‌آورند، طعم آن هم چون شهد و به سفیدی برف و نرمی کره هستند و هنگامی که آن را می‌خورند به یک‌دیگر می‌گویند: غذایی که پیش از این در بهشت داشتیم در برابر این غذا مانند رؤیا است. سپس پروردگار جبار می‌فرماید: ای فرشتگان من، آنان را سیراب نمایید، پس نوشیدنی‌هایی می‌آورند و دوستان خدا آن را می‌گیرند و شربتی می‌نوشند که تاکنون مانند آن را ننوشیده‌اند. سپس می‌فرماید: ای فرشتگانم، آنان را خوشبو سازید، پس نسیمی از زیر عرش بر آنان می‌وزد که همراه آن مشکی است از برف سفیدتر و چهره‌ها و پیشانی‌ها و پهلوهایشان را دگرگون می‌سازد و نامش مثیره است. در این حال قادر به تماشای نور حق تعالی می‌باشند. پس می‌گویند: ای مولای ما، شیرینی سخن و نگریستن به نور چهره‌ات برای ما کافی است، ما چیزی جز آن نمی‌خواهیم و به دنبال دگرگونی به چیز دیگری نیستیم. پس خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من می‌دانم شما به همسرانتان مشتاقید و آنان نیز مشتاق شما هستند. پس می‌گویند: پروردگارا، چقدر از آن چه درون بندگانت می‌گذرد آگاهی، خداوند می‌فرماید: چگونه آگاه نباشم در حالی که من شما را آفریده‌ام و روح‌های شما را در بدن‌هایتان قرار داده‌ام و پس از مرگ دوباره آن را به شما بازگرداندم و به آن‌ها گفتم: درون بندگان من به بهترین شکل جای‌گیر. به سوی همسران‌تان بازگردید. پس می‌گویند: پروردگارا، برای ما موعدی قرار بده، پس می‌فرماید: هر جمعه می‌توانید به دیدار بیایید. و میان هر دو جمعه به حساب شما هفتاد هزار سال است.

فرمود: پس باز می‌گردند و به هر یک از آنان اناری سبز داده می‌شود که در هر یک هفتاد لباس فاخر است که کسی مانند آن را ندیده است. پس روانه می‌شوند و بعضی از پسران به پیشواز آنان می‌آیند تا مژده ورودشان را به همسران آنان بدهند، که بر درگاه بهشت ایستاده‌اند. پس هنگامی که به یکی از آن‌ها نزدیک می‌شود بدون بدی او را نمی‌شناسد و به او می‌گوید: عزیزم هنگامی که می‌رفتی چنین نبودی، می‌گوید: عزیزم، مرا سرزنش می‌کنی که چنین هستم، در حالی که من به نور چهره پروردگار بزرگ و بلند مرتبه‌ام نگریسته‌ام و چهره‌ام از نور چهره او روشن شده است. سپس از او روی گردانده و به او نگاه می‌کند و می‌گوید: عزیزم هنگامی که تو را ترک می‌کردم چنین نبودی، می‌گوید: عزیزم، مرا سرزنش می‌کنی که چنین هستم، در حالی که من به نور کسی نگریسته‌ام که نظر به چهره پروردگار بزرگ و بلند مرتبه کرده است. پس چهره‌ام با دیدن چهره کسی که پروردگار را دیده است هفتاد برابر نورانی شده است، پس در آستانه خیمه او را در آغوش می‌کشد و پروردگار تبارک و تعالی به ایشان می‌خندد و آنان با انگشت‌های خود صدا می‌زنند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ» {سپاس خدایی راست که اندوه را از ما برداشت، به راستی پروردگار ما آمرزنده و شکرگزار است.} پس فرمود: سپس به پیامبران و صدیقان و شهیدان اجازه داده می‌شود و برای پیامبران منبرهایی از نور قرار داده می‌شود و برای صدیقان تخت‌هایی از نور و برای شهیدان کرسی‌هایی از نور قرار می‌دهند. سپس خداوند متعال می‌فرماید: درود و خوشامد بر گروه‌ها و زائران و همسایگان من باد.

ای فرشتگان من، آنان را با غذا پذیرایی کنید که دیر زمانی است مردم می‌خورند و آنان گرسنه‌اند، و دیر زمانی است که مردم سیراب هستند و آنان تشنه کامند، و مردم خفته و آنان ایستاده‌اند. و دیر زمانی است که مردم در امان هستند و آنان بیم‌ناکند. فرمود: پس برایشان غذاهایی می‌آورند که مانند آن‌ها دیده نشده است. طعم آن هم‌چون شهد شیرین و مانند کره نرم و مانند برف سفید است. سپس می‌فرماید: ای فرشتگان من، با میوه‌ها از آن‌ها پذیرایی نمایید، پس میوه‌های گوناگونی به آنان می‌دهند که مانند آن دیده نشده و خرمای تازه و چرب به سفیدی برف و نرمی کره به آنان داده می‌شود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا دانه‌ای انار می‌افتد و چهره بعضی را از یک‌دیگر می‌پوشاند. سپس می‌فرماید: ای فرشتگان من آنان را بپوشانید، پس آنان به سوی درختی در بهشت می‌روند و لباس‌هایی از آن به ایشان می‌بخشند که با نور پروردگار رحمن زدوده شده است، سپس می‌فرماید: آنان را خوشبو کنید، پس نسیمی به نام مثیره از پایین عرش می‌وزد که از برف سفیدتر است، چهره‌ها و پیشانی‌ها و پهلوهایشان را دگرگون می‌کند و پس از آن خداوند تبارک و تعالی بر آنان تجلی می‌کند تا این‌که نور چهره‌اش را که از هر نگاهی پوشیده است می‌بینند و می‌گویند: پاک و منزهی ای بزرگ، ما تو را آن‌چنان که شایسته است پرستش نکردیم. سپس پروردگار سبحان که بزرگ و بلند مرتبه است و معبودی جز او نیست می‌فرماید: بر شماست که هر جمعه به دیدار بیایید و میان هر دو جمعه به حساب شما هفت هزار سال است.

به راستی تخت‌های بهشت از مروارید و یاقوت هستند، و این معنای فرموده خداوند است که: «عَلی سُرُرٍ مَوْضُونَة» {بر تخت‌های صف کشیده و به هم پیوسته}، یعنی میان تخت‌ها تخته‌های مروارید و یاقوت قرار دارد که روی آن‌ها حجله‌هایی از مروارید و یاقوت قرار داده شده که از پر مرغان سبک‌تر و از حریر نرم‌تر است، و روی تخت‌ها به اندازه شصت اتاق از اتاق‌های دنیا فرش نهاده شده که بالای یک‌دیگر نهاده شده‌اند. و این معنای فرموده خداوند است: «وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ» {و فرش‌هایی بالا رفته}، و نیز فرموده: «عَلَی الْأَرائِکِ یَنْظُرُونَ» {بر تخت‌های مجلل تماشا می‌کنند}. همانا بهشتیان جوانانی هستند که موی بر بدن ندارند، چشمان‌شان سرمه کشیده و تاجی بر سر و طوقی در گردن و دست‌بندی بر دست و انگشتری بر انگشت دارند. در نعمت هستند و شادمان‌ند و گرامی داشته شده‌اند. به هر یک از آنان نیروی صد مرد در خوردن و آشامیدن و شهوت و جماع داده می‌شود، در غذا خوردن و آشامیدن توانایی صد مرد را دارد. و لذت غذا را به مدت چهل سال می‌چشد و لذت غذای شبان‌گاه را به مدت چهل سال احساس می‌کند. همانا خداوند نور را بر چهره‌های‌شان و حریر را بر بدن‌های‌شان پوشانده است. رنگ پوست‌شان سفید و زیورهای‌شان زرد و جامه‌های‌شان سبز رنگ است. همواره زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند. بیدارند و هرگز به خواب نمی‌روند، بی‌نیازند و هرگز تهیدست نمی‌شوند، شادمان هستند و هرگز اندوهگین نمی‌شوند. خندان هستند و هرگز گریه نمی‌کنند. گرامی داشته شده‌اند و هرگز خوار نمی‌شوند. خنده‌رو هستند و هرگز روی ترش نمی‌کنند و تا همیشه سرزنده و شادابند. می‌خورند و هرگز گرسنه نمی‌شوند. سیرابند و هرگز تشنه نخواهند شد، پوشیده‌اند و هرگز عریان نمی‌شوند. سواره‌اند و تا ابد به دیدار یک‌دیگر می‌روند.

پسران جاودان تا ابد به آن‌ها سلام می‌کنند در حالی که جام‌های نقره‌گون و ظرف‌های طلا در دست دارند. همانا تنه درختان خرما در بهشت از طلای سرخ است و شاخه‌های آن از زبرجد سبز و خوشه‌های آن مروارید سفید و شاخه‌های خشک آن از زیورهای سبز و رطب‌های آن سفیدتر از نقره و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره هستند. در آن‌ها هسته وجود ندارد طول هر خوشه دوازده ذرع است که از بالا تا پایین آن در هم پیچیده است. هر چه از آن چیده شود خداوند آن را به شکل اول باز می‌گرداند و این معنای فرموده خداوند است که: «لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ» {نه قطع می‌شود و نه ممنوع است}، و به راستی خرمای آن مانند نوک کوه‌ها و موز و انارش مانند تاک است و شانه‌های آن از طلا و آتش‌دان آن از مروارید است.

تجربه نزدیک به مرگ؛ من در یک نور بودم، ولی نور کلمهٔ مناسبی نیست. نور سفید است و پر از ارتعاش (و انرژی) می‌باشد، ولی ناخوشایند نیست. نور تمام اطراف من، و روی من، و درون من را پر کرده است. نور در خود امنیت دارد. من هیچ‌کس دیگری را آن‌جا نمی‌بینم ولی کاملاً آگاه هستم که همه آن‌جا هستند، تمام کسانی که می‌شناسم و نمی‌شناسم، تمام کسانی که هرگز وجود داشته‌اند. تمام ما به هم متصل و مربوط هستیم، با این‌که من کسی را نمی‌بینم. تنها لباس من در آن‌جا نور است. من در حقیقت شکل و فرم مشخصی مانند یک بدن ندارم، و تنها وجودی از جنس نور هستم. بعضی از افراد در آن‌جا لباس دارند، برخی ردائی به تن داشته و برخی هم لباسی که در ذهن‌شان تصور می‌کردند در این فضا خواهند داشت را پوشیده‌اند، ظاهری که در زندگی دنیوی فکر می‌کردند بعد از مرگ خواهند داشت. شرح آن سخت است، من این مردم را «می‌بینم»، ولی نه دیدنی مانند دیدن فیزیکی. دیدن در سرای دیگر با این دنیا کاملاً متفاوت بوده و با تمامیت همراه است. تصاویر توسط ارتعاشات انرژی با فرکانس‌های مختلف در ادراک من نقش می‌بندند. ولی این تصاویر در جلوی چشمان من نیستند، بلکه در ذهن من هستند، گویی آن‌ها را دیده‌ام. من در بالا کلمهٔ زنده و زندگی را بکار بردم، ولی این کمی گمراه کننده است، زیرا این طور تداعی می‌کند که مرگی وجود دارد. مرگ وجود ندارد، بلکه ما می‌توانیم انتخاب کنیم که (برای مدتی) در یک بدن باشیم، ولی ترک کردن این بدن به هیچ‌وجه به معنای مردن نیست. انرژی نمی‌تواند خلق یا نابود شود، تنها می‌تواند تغییر شکل بدهد. این حقیقت (در آن‌جا) به من گفته شد، ولی نه از طریق کلمات، بلکه این حکمت به سادگی در آن‌جا وجود داشت.

می‌دانم که وقتی در بدنم می‌زیستم و یک دختر جوان بودم این اصل را یاد گرفته بودم. در این‌جا این یک حقیقت است در زمان حال، و در این مکان و هر جای دیگر.

مورد دیگر از تجارب نزدیک به مرگ؛ در ساعت ۴ و ۱۵ دقیقه‌ی بعد از ظهر به تاریخ ۲۲ دسامبر سال ۱۹۸۶ بود که احساس کردم واقعا دارم می‌میرم. دراز کشیدم و به زودی توسط نور سفید درخشان بسیار شدیدی احاطه شدم. این نور مملو از عالی‌ترین نیرو و عشقی بود که می‌تواند در این دنیا وجود داشته باشد. در نور صدای وزش بادهای صاعقه‌دار و صدای فوق‌العاده زیبای آواز خواندن فرشتگان را شنیدم که از صدای بادهای صاعقه‌دار هم بلندتر بودند. بدن من داشت با نیروی نور فلج می‌شد. عشق بسیار بیشتر از ظرفیت من بود. من ترسیده بودم که مبادا کنترلم را روی عملکردهای بدنم از دست بدهم اشتیاق به کنترل شدن، خود اشتیاق، حرکت، تفکر و هرچیز انسانی در این نور رو به مرگ بودند. زمانی که نور کاملا مرا در خود فرو برد انفجاری از خلسه و عشق از شکم من آغاز شد و تا داخل نور گسترش یافت. به زودی من خود به نور تبدیل شدم و معصومیت، عشق، خلسه، آرامش، زیبایی و آگاهی نور را به دست آوردم. همانند مادری که کودکی را در آغوشش حمل می‌کند نور مرا با سرعتی زیاد به سمت بالا برد. نور خودش با من صحبت کرد و من دانستم که او خداست، قدرتی که کل دنیا را آفریده است. نور به من گفت این اولین بهشت نورانی شفاف که من در آن هستم (که یک میلیون بار درخشان‌تر از هر عشقی بود که من تاکنون روی زمین تجربه کرده بودم) مملو از سیارات بهشتی بی‌شماری است.

من به بدنم نگاه کردم و دیدم که از نور سفید ساخته شده است اما هم‌چنان دارای فرم انسانی درخشنده‌ای است. من مدتی را در آن‌جا سپری کردم اما بعد بالاتر و به جایی برده شدم که در آن سرور و نور خدا چنان قدرتمند بود که نتوانستم اکستازی و خلسه را بیشتر از آن تحمل کنم. من به درون نور تازه و جلوه ی جدیدی از معصومیت، عشق، خلسه، آرامش، قدرت و دانش پرت شدم که یک میلیون بار برتر و درخشان‌تر از اولین بهشت بود. بدن جدید من درخشان‌تر و شفاف‌تر بود و می‌توانست به نحوی این افزایش شکوه و نور را تحمل کند. به من گفته شد که بهشت دوم نیز مملو از سیاره‌های بهشتی بی‌شمار است. هر چه طبقه‌ی بهشت بالاتر می‌رفت شکوه کیفیت‌های موجود در نور یک میلیون برابر بیشتر می‌شد. نورانیت و زیبایی زندگی در این بهشت‌ها برای یک ذهن به تنهایی و در حالت جدا افتاده از نور غیر قابل تصور است. من به جایی برده شدم که خلسه و عشق آن‌چنان نیرومند بودند که من به سختی می‌توانستم سطوح انرژی کیهانی و خلسه را بیش از آن تحمل کنم. من به داخل نور جدیدی داخل شدم که یک میلیون بار درخشان‌تر از بهشت دوم بود و بهشت سوم محسوب می‌شد. در آن‌جا بدن من هنوز فرم انسانی داشت اما چنان نور سفیدی از آن ساطع می‌شد که چشمانم نمی‌توانستند باور کنند. من می‌توانستم تا میلیون‌ها مایل دورتر را به وضوح ببینم. صدای آواز فرشتگان آن‌چنان زیبا و پرقدرت و باشکوه بود که من احساس کردم ارتعاشات صوتی آن‌ها مملو از بصیرت و دانش است. (خیلی پیچیده) احساس کردم که این ارتعاشات صوتی در واقع زندگی و امکان‌های بی‌شمار در این جهان را خلق می‌کنند:

این صوت‌های فرشته‌ها فقط آواز خوانی برای شادی و لذت نبودند بلکه فرشته‌ها با صدای خود در حال آفرینش بودند. من به سرعت از این بهشت سوم هم گذشتم و به بهشت چهارم رفتم که در آن شکوه و جلوه‌ی خدا بسیار نورانی بود. من احساس کردم که در آن‌جا هر مخلوقی فراتر از هر شکوه غیر قابل تصوری است. آن‌جا بدن من چنان درخشان بود که تنها کمی از فرم انسانی‌اش را حفظ کرده بود. نور بسیار درخشان و مملو از این کیفیت‌های با شکوه بود. من گفتم خدایا من نمی‌توانم دیگر بالاتر بروم. تو در حد غیر قابل تصوری خیلی بزرگ‌تر از آن چه هستی که من تاکنون تصور کرده بودم. همه‌ی کهکشان‌های انرژی می‌توانستند با این نور ایجاد شوند. من از خدا خواستم که دیگر ادامه ندهد اما او مرا بالاتر برد. در این نقطه جلوه و نور خیلی درخشان‌تر و فراتر از توان و تحمل من بودند. این کیفیت شگفت‌انگیز خود از نوری در بالای من سرازیر می‌شد که درخشان‌تر بود. من فکر نمی‌کنم که هیچ سیاره‌ای در آن بالا وجود داشت اما شاید مخلوقات آن‌جا داخل ستاره‌ها زندگی می‌کردند. رحمت خدا، زیباترین و شاعرانه‌ترین کیفیت خدا مانند میلیون‌ها برگی که هماهنگ با هم می‌افتند سرازیر بودند و خلسه و شکوه را به حدی آرامش بخش و خالص می‌کردند که من نمی‌توانستم تحمل کنم. من می‌توانستم یک فصل کامل در مورد رحمت بنویسم ولی باز هم حق مطلب را ادا نکرده باشم. سپس من به بهشت پنجم برده شدم. در این‌جا بدنم مانند یک خورشید بزرگ بود و دیگر هیچ فرم انسانی نداشت. نور و شکوه این‌جا در زبان نمی‌گنجید. چیزی که در این مکان جریان داشت به راستی برای موجودات انسانی غیر قابل باور بود.

من مدتی آن‌جا ماندم و سپس به بهشت ششم برده شدم، که یک میلیون بار درخشان‌تر از بهشت پنجم بود. من در مورد این‌که خدا چقدر در آن‌جا نورانی بود حرفی نخواهم زد. فرشتگان چنان بلند آواز می‌خواندند که هیچ گوش انسانی نمی‌توانست این موسیقی را بشنود. بدن من یک خورشید درخشان‌تری بود که با نور مرکزی خدا ترکیب شده بود. سپس من به بهشت هفتم برده شدم و چیزی که در این‌جا رخ می‌داد بسیار فراتر از تحمل من بود. خدا من را پایین آورد. من تنها ده ثانیه در بهشت هفتم ماندم. تمام کهکشان‌ها می‌توانستند خیلی راحت با نور آن‌جا ایجاد شده باشند. هر مخلوقی که بتواند آن‌جا برود میلیون‌ها سال تکامل یافته‌تر از من است. فکر کردن به این‌که در هر کدام از این بهشت‌های بالاتر نور و عظمت معصومیت، عشق، خلسه، آرامش، نیرو، زیبایی، رحمت و دانش چندین مرتبه بالاتر از بهشت قبلی است باعث می‌شود که گذشتن و زندگی کردن (در بهشت‌های بالاتر) بسیار مشکل به نظر آید.📜

توضیحات‌شخصی: بزرگان کائنات با توجه به آن‌که در علم خود کامل هستند یک بعدی بزرگ‌تر و بسیار وسیع‌تر از خلقت را با تمام جزئیات مشاهده کردند و آگاهی کاملا منحصر به فردی در گنجینه دانش الهی دارند. بدین ترتیب این افراد با حالتی جامع وجه مقیاس را بر ویژگی‌های دنیا و سرای جاودان آخرت می‌دهند و نتیجه آن‌ست که بسیاری از مسائل پر رمز و راز مشخص می‌گردد. خلاصه کلام بزرگان هستی چنین است که مبادا نعمات و کالاهای کوچک و تماما عیب و نقص دنیا پرده‌ای بزرگ در برابر شگفتی‌ها و بی‌کران‌های برترین جایگاه آفرینش یعنی بهشت جاویدان برافکند. نهایت نصیحت آنان بر این فعل است محبت و مهربانی را در خود جستجو کرده و به خداوند با عبادت و تسبیح و حمد آن و به دیگران با اخلاق و کردار مناسب انتقال دادن. مبادا زینت و تجملات دنیا شما انسان‌ها را از هم جدا و متفرق سازد و باعث شود تا دشمن یک‌دیگر بشوید و از حرص و تمع به مال دنیا دچار غرور و تکبر گردید و هم‌دیگر را به خاطر یک وعده‌ی پوچ خوار و ذلیل کنید. و بی‌کران‌های جهان آخرت و عوالم بالا را به فراموشی بسپارید و به خاطر کم‌ترین و بی‌ارزش‌ترین‌ها در خلاف محل فرمان پروردگارتان قرار بگیرید و باعث گردید تا نور حیات‌بخش و شوق رحمت آفریدگار در اندرونتان خالی شود و جزء زیان‌کاران بزرگ زندگانی دنیا و آخرت باشید. دنیا آخرش نابودی‌ست و دلیلی بر آن نیست که ذره‌ای برای آن غمگین گردیم و شاد شویم یا خود را بیهوده خسته کنیم و به مسیرهای هلاک کننده و تاریک ره‌سپار نمائیم. همدیگر را با تمام شور و شعف دوست داشته باشیم و عاشق و هم نفس گردیم.

عظمت و شگفتی‌های سرای جاودان پروردگارم در ماوای هفت آسمان باعث شد تا هر آن‌چه که در دنیا موجود هست برای من تلخ و بسیار بد مزه و شور شود و تنها امید برای زندگانی در حیات دنیا علم و عبادتی‌ست که تمام روح و جانم را به سوی حقیقت راستین گیتی پرواز می‌دهد و آشکار کننده نور و رحمت پایدار در وجودم باشد. هر آن‌چه در زمین برای انسان بر پا شده است جزء فریب و نیرنگی سخت از ناحیه شیطان نیست چون تا توانسته انسان را با حاشیه‌ها و موارد باطل سرگرم ساخته که بدین وسیله نتوانیم خطوط اصلی برای زندگی بهتر را شناسایی کنیم و آن را پیگیری نمائیم✒

نویسنده: محمدعلی شرطان



♻️اشتراک‌گذاری این‌مطلب برای تمام دوستان‌تان واجب است♻️

🌐برای مشاهده مطالب‌بیشتر به صفحه‌رسمی YoSoFeFATeMe@ به‌روید🌐

💠عالی‌ترین، محبوب‌ترین، زیباترین و خاص‌ترین مطالب علمی‌تحقیقاتی‌اسلامی را با بهترین پردازش‌ها در رسانه یوسف‌فاطمه مشاهده نمائید💠

